

حکیم نوح

مکتبہ اسلامیہ دارالافتاء
۱۱۱، روڈ نمبر ۱۱، سیکٹر ۱۱، لاہور
فون: ۳۷۳۳۳۳۳، ۳۷۳۳۳۳۳

سرشناسه: قره‌داغی، اکبر، ۱۳۲۳ -
عنوان قرارداد: شاهنامه برگزیده شرح
عنوان و نام پدیدآور: حکم حکیم توس/ اکبر قره‌داغی
مشخصات نشر: تهران: بهجت، ۱۳۹۳
مشخصات ظاهری: ۲۴۸ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۸-۰۲۰-۲
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۴۱۶ ق. شاهنامه -- نقد و تفسیر
موضوع: شعر فارسی -- قرن ۴ ق. -- تاریخ و نقد
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ج ۸ ق ۳۷ / BJ ۴۴۹۵
رده‌بندی دیویی: ۲۱/۱۸۸
شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۶۷۰۸۲



انتشارات بهجت

حکم حکیم توس

نگرشی دگرگونه به شاهنامه و پندها و پنداره‌ی آن

پژوهش و نوشته: اکبر قره‌داغی

چاپ: گلشن سبز

چاپ اول: ۱۳۹۵

شمارگان: ۵۰۰ جلد

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۸-۰۲۰-۲

حق چاپ محفوظ است.

انتشارات بهجت

تهران، خیابان ولیعصر، دوراهی یوسف‌آباد، شماره ۱۹۷۸، تلفن: ۸۸۹۶۷۱۷۶، دورنگار: ۸۸۹۵۷۱۷۶

دفتر توزیع و فروش انتشارات بهجت

تهران، خیابان میرزای شیرازی، شماره ۱۶۲، تلفن: ۸۸۸۹۹۹۰۷، دورنگار: ۸۸۹۴۱۱۴۶

www.behjatpublication.com

info@behjatpublication.com

فهرست مطالب

۹	به جای پیشگفتار
۱۹	فردوسی و روزگار او
۳۳	هجو سلطان محمود
۳۹	فردوسی و تذکره‌نویسان
۵۳	وفات و آرمگاه ابوالقاسم فردوسی
۵۵	مجسمه فردوسی
۶۳	خرد در شاهنامه
۶۷	حکمت حکیم فردوسی
۸۳	داد و دادگری در شاهنامه
۸۷	جهان‌بینی حکیم فردوسی
۹۵	حرمت کلام در شاهنامه
۹۹	مرگ پاک
۱۱۷	هفت‌خان رستم
۱۲۵	شیرین در شاهنامه
۱۳۵	رستم و اسفندیار

۱۵۷	بهرام گور
۱۷۳	بوزرجمهر حکیم و برزویه ی طیب
۱۸۳	داستان دوازده رخ
۱۹۹	کاوه ی آهنگر
۲۰۷	داستان طلحند و گو
۲۱۵	سبمرغ
۲۲۵	تأثیر حکیم ترسی بر شاعران
۲۲۹	پسگفتار

www.ketab.ir

به جای پیشگفتار

کمتر کتاب خوان و ادب دوست و وطن خواهی را می توان یافت که سراسر شاهنامه را خوانده باشد و توی پهلوان و شاهان را در خاطر داشته باشد. بایسته دیدم به جای پیشگفتار، شخصیت های شاهنامه را فشرده همراه با وقایع مهم در آغاز کتاب بیاورم.

اولین کسی که تاج بر سر نهاد کیومرث بود. چنین گفت کاین تخت و کلاه کیومرث آورد او بود شاه بعد از کیومرث فرزند او سیامک جانشین پدر شد و بعد از سیامک هوشنگ به تخت نشست.

خجسته سیامک یکی پورداشت که نزد نیا جان دستور داشت گران مایه را نام هوشنگ بود تو گفتی همه هوش و رهنگ بود هوشنگ آتش را کشف کرد و جشن سده را بنیان نهاد. طهمورث فرزند هوشنگ است که دیوها را در بند می کند به همین سبب او را طهمورث دیوبند نامیده اند.

یکایک بیاراست با دیو جنگ نبد جنگ شان را فراوان درنگ از ایشان دو بهره به افسون بیست دگرشان به گرز گران کرد پست

فرزند طهمورث جمشید است که به جای پدر بر تخت می‌نشیند اوست که آهن را کشف می‌کند و از آن ابزار و آلات می‌سازد. پیشه و کار را رواج می‌دهد و رسیدن و بافتن و دوختن را به مردم می‌آموزد

نخست آلت جنگ را دست برد در نام جستن به گردون سپرد

به فریکی نرم کرد آهنها چو خود و زره کرده و جوشنا

جمشید ز بت به یزدان ناسپاسی می‌کند و می‌گوید مردم باید مرا خدا بنامند برای همین روزگرا به سیاه می‌شود.

منی چرن پیه است باکردگسار شکست اندر آورد و برگشت کار

ضحاک سر برمی‌دارد و شیری را می‌گیرد و با ازه به دو نیم می‌کند.

فریدون فرزند آبتین به کوه کاهی آهنگر سپاه گرد می‌کند و ضحاک را در کوه دماوند به بند می‌کشد و خود بر تخت می‌نشیند.

فریدون چو شد بر جهان دامکار بدانست جز خویشن شهریار

به روز خجسته سر مهر داد به سر بر نهاد آن کیانی کلاه

فریدون سه پسر داشت سلم و تور و ایرج او قلم‌ر در فرستاد و سلم را بین سه فرزند خود تقسیم می‌کند.

سلم و تور به برادر کوچک خود رشک می‌برند و ایرج را می‌کشند. منوچهر نوهی دختری ایرج پس از مدتی کلاه پادشاهی بر سر می‌نهد. داستان منوچهر، زال و رودابه و تولد رستم در دوران پادشاهی اوست منوچهر در زمان مرگ پادشاهی را به نوذر می‌سپارد.

بفرمود تا نوذر آمد به پیش ورا پندها داد ز اندوه خویش

نوذر خلاف سفارش‌های پدر بیدادگری را پیش می‌گیرد.

نوذر به دست افراسیاب کشته می‌شود. گیاهی را که از جای کشته شدن نوذر می‌روید لاله‌ی سرنگون می‌نامند.

گیاهی که روید از آن بوم و بر نگون دارد از شرم خورشید سر

نوذرجانشین و فرزندى ندارد، به همین جهت بزرگان جست و جو مى کنند کسى را بیابند که از نژاد پادشاهان باشد.

ز تخم فریدون بجسند چند یکى شاه زیبای بخت بلند
طهماسب را که از نژاد فریدون است مى یابند و بر تخت مى نشاند طهماسب پنج سال پادشاهی مى کند.
فرزند طهماسب، گرشاسب است.

پسر به زو را یکى خویش کام پدر کرده بودیش گرشاسب نام
در زمان پادشاهی او زال و سام جلوه مى کنند و بلوغ رستم و انتخاب رخس در زمان پادشاهی گرشاسب است.
پس از گرشاسب، رستم کیباد را از کوه البرز مى آورد و بر تخت شاهی مى نشاند.
به شاهی نشست از برش کیباد همان تاج گوهر به سر بر نهاد
کیباد چهار پسر داشت که بزرگترین آن، کیکاوس بود. کیباد سفارش مى کند که بعد از او کیکاوس بر تخت بنشیند.

نخستین چو کاووس با آفرین کیارش دوم و دگر کی پیشین
چهارم کی ارشش بود نام سپردنای گیتی به آرام کام
به سرشد کنون قصه ی کیباد ز کاوس با سخن کرد یاد
در زمان کیکاوس است که داستان سیاوش و سودابه، داستان بیژن و منوچهر و داستان دوازده رخ پیش مى آید. بعد از کیکاوس فرزند سیاوش و فرنگیس، کیخسرو به پادشاهی مى رسد. بیشترین بخش شاهنامه مربوط به پادشاهی کیکاوس است بعد از کیکاوس نوبت پادشاهی لهراسب است.

چو لهراسب اگه شد از کارشاه ز لشکر که بودند با او به راه
نشست از بر تخت با تاج زر برفتند گردان زریں کمر
چو لهراسب بنشست بر تخت داد به شاهنشهی تاج بر سر نهاد

لهراسب دویسرداشت که هردو در رزم و بزم کارآموده و با خرد بودند

دو فرزند بودش به کردار ماه سزاور شاهی و تخت و کلاه

یکی نام گشتاسب دیگر زریر که زیر آورندی سر نره شیر

گشتاسب صدویست سال پادشاهی می‌کند. داستان جنگ اسفندیار با رستم و افتادن

رستم در چاه شغاد و ظهور زرتشت از فرازهای پادشاهی اوست.

درازان گشتاسب برسوی کاخ درختی گشن بود بسیارشاخ

ممه برگ وی پند و بارش خرد کسی کوخرد پرورد کی مرد

فرزندش بخسته، رنم او زردتشت که آهرمن بد کنش را بکشت

گشتاسب به سبب این که فرزندش، اسفندیار را به کشتن داده است فرزند او را به

جانشینی برمی‌گزیند.

چو گشتاسب را تیره شد، وی تخت بیاورد جاماسب را پیش تخت

بدو گفت کز کار اسفندیار چنان داغ دل گشتم و سوگووار

پس از من کنون شاه بهمن بود همان راز دارش پشتون بود

بهمن به کین خواهی پدر به زابلستان می‌رود و از رستم باقی مانده است به تاراج

می‌دهد و سام را به بند می‌کشد.

هم اندر زمان پای کردش به بند ز دستور و کسب نشیند پند

ز ایوان دستان سام سوار شتر بارها بر ربه اند بار

ز دینار و زر گوهر نابسود ز تخت وز گستردهی هرچه بود

ز سیمینه و تاج‌های به زر ز رزینه و گوشواره و کمر

بعد از بهمن خواهر او همای بر تخت می‌نشیند و بعد از او، داراب دوازده سال پادشاهی

می‌کند بعد از داراب، دارا چهارده سال پادشاهی می‌کند داراب فرزندی به نام دارا دارد

که او را دارای داراب می‌نامند.

یکی کودک آمدش با فر و یال ز فرزند ناهید کمتر به سال

همان روز داراش کردند نام که تا از پدر بیش ماند به کام
دارا چهارده سال پادشاهی می‌کند و در جنگ با اسکندر از پای درمی‌آید و کشته
می‌شود و سلسله هخامنشی به پایان می‌رسد پادشاهی اسکندر بیشتر از آن که در ایران
باشد در جنگ‌ها و کشورگشایی‌ها سپری می‌شود.

اولین پادشاه ساسانیان اردشیر است که پدرش ساسان از لشکر روم می‌گریزد و به
هندوستان می‌رود. پس از ساسان، اردشیر پسر سامان به جای او می‌نشیند.

همان اردشیرش پدرکرد نام نیا شد به دیدار او شاد کام
از ازدواج اردشیر با بزرگ، شاپور به دنیا می‌آید.

همی بو شارر با داد و رای بلند اختر و تخت شاهی به جای
چو سی سال بگذشت بر سر دوماه پراکنده شد فر و اورنگ شاه
شاپور پادشاهی را به اورمزد می‌سپارد و پادشاهی اورمزد یک سال و دو ماه است
بعد از او پادشاهی به بهرام اورمزد می‌رسد و بعد از او پادشاهی به شاپور پسر اردشیر
می‌رسد.

چو سال اندر آمد به هفتاد و هشت جهان را بیدار بیمار گشت
بفرمود تا رفت شاپور پیش ورا پنجاه و نه ساله زاندازه بیش
بدانست کامد به نزدیک مرگ همی زرد خراهد شدن سبز رنگ
چو سی سال بگذشت بر سر دوماه پراکنده شد فر و اورنگ شاه
پادشاهی شاپورسی و یک سال است وقتی شاپور بیمار می‌شود فرزندش

بهرام را به جانشینی برمی‌گزیند و به او سفارش می‌کند که داد و خرد را پیش گیرد.

چو دانست کز مرگ نتوان گریخت بسی آب خونین ز دیده بریخت
بگسترد فرش اندر ایوان خویش بفرمود کامدش بهرام پیش

پادشاهی بهرام اورمزد کوتاه است. بهرام فرزندش بهرام را پادشاه می‌کند.

یکی پور بودش دلارام بود ورا نام بهرام بهرام بود

بهرام بهرام نوزده سال پادشاه بود پس از او پسرش نرسی بهرام به تخت و تاج می‌رسد. زندگی و پادشاهی نرسی کوتاه است.

بعد از او فرزندش، اورمزد نرسی به پادشاهی می‌رسد اورمزد پسری داشت به نام شاپور که او را شاپور ذوالاکتاف نامیدند.

ورا موبدش نسام شاپور کرد برآن شادمانی یکی سورکرد
شاپور عرب‌ها را به بند کشید و از کتفشان طناب گذرانید

هران کس کجا یافتی از عرب نماندی که باکس گشاید دولب
ز دو دهن او ز کردی دو کفت جهان مانند از کار او درشگفت
عربی ذو کتف دردش لقب چو از مهره بگشاد کتف عرب

شاپور پادشاهی را به اردشیر می‌سپارد و از اومی خواهد چون فرزندش، شاپور بزرگ شد پادشاهی را به او بدهد. اردشیر را اردشیر نیکوکار نامند و چون شاپور بزرگ می‌شود و آداب کشورداری را می‌آموزد اردشیر پادشاهی را به او وا می‌گذارد شاپور سوم در شکارگاه کشته می‌شود.

جهان جوی شاپور جنگی بمرد کلاه کیکی دیگری را سپرد
میساز و مناز و مناز و مرنج چه تازی به کمان و چه نازی به گنج

بعد از شاپور سوم پسرش بهرام کلاه پادشاهی بر سر می‌نهد و هجده سال پادشاهی می‌کند. بهرام پسر نداشت پنج دختر داشت پادشاهی را به برادر کوچک‌تر، یزدگرد سپرد.

نبودش پسر پنج دخترش بود یکی کهتر از وی برادرش بود

پس از او یزدگرد بزه گر، برادر کوچکتر بهرام به شاهی دست می‌یابد ولی به آزار و اذیت مردم می‌پردازد. چون یزدگرد با ضربه‌ی اسب آبی کشته می‌شود پسرش بهرام بر تخت می‌نشیند.

یکی کودک آمدش هر مزد روز به نیک اختر وفال گیتی فروز

هم آن گه پدر کرد بهرام نام از آن کودک خرد شد شادکام

پادشاهی بهرام گوراز بخش‌های پر ماجرای شاهنامه است، مانند برداشتن تاج از میان دو شیر، شادی خواری‌ها، به شکار رفتن‌ها، ماجرای لنیک آب کش و داستان کنیزی که همراه با بهرام به شکار می‌رود و هنرنمایی بهرام گور در برابر چشمان کنیزک و مهارت بهرام در تیراندازی، از فرازهای زندگی اوست بهرام در زمان زنده بودن تاج شاهی را بر سر پسرش یزد گرد می‌نهد و یزد گرد هجده سال پادشاهی می‌کند.

چو شد ب جهان پادشاه یزدگرد سپاه پراکنده را کرد گرد

پس از یزدگرد فرزندان هرمن یک سال بر تخت می‌نشیند و بعد از او، پیروز بیست و هفت سال تاجدار می‌گردد پس از او پسرش پیروز بر تخت می‌نشیند و بعد از او قباد چهل و سه سال تاجداری می‌داید. مزداک در پادشاهی او ظهور می‌کند و قباد دین او را می‌پذیرد.

به هشتاد شد سالیان قباد نبد روز پیری هم از مرگ شاد

چو کسری نشست از بر گاه نو همی خواندندی و را شاه نو

بعد از قباد کسری نوشیروان بر تخت پادشاهی می‌نشیند. پادشاهی کسری نوشیروان چهل و هشت سال است. بزرگوار و حکیم، آوردن شطرنج از هند و ساختن تخته نرد ایرانیان در جواب شطرنج، آوردن کتاب نلیله و دمنه از هند در دوران پادشاهی اوست. نوشیروان قلمرو خود را به چهار قسمت می‌کند. چهار فرزند می‌دهد. داستان آوردن گیاه دانش یا معرفت از بخش‌های بزرگ زندگی ایرانیان است. بعد از او هرمزد دوازده سال بر تخت می‌نشیند و یزد گشپ را می‌کشد. بهرام چوبین در پادشاهی او درخشش می‌یابد بعد از او بهرام به نام خسرو پرویز سکه می‌زند همه خویشان و بزرگان را به زندان می‌اندازد.

چو گسستم و بندوی را کرد بند به زندان فرستاد نا سودمند

کجا هر دو خالان خسرو بدند به مردانگی در جهان نو بدند

جز این هر که بودند خویشان اوی به زندان کشیدند بی گفت و گوی

در پایان سپاهیان شورش می کنند هرمز را می گیرند و کور می کنند و کاخ را به آتش می کشند و فرزندش خسرو پرویز را به تخت می نشاند.

چو خسرو نشست از بر تخت زر برفتند هرکسی که بودش هنر

داستان خسرو شیرین، داستان باربد رامشگر در زمان پادشاهی اوست. خسرو در پایان بیدار پیش می کند سپاهیان و بزرگان شورش می کنند و خسرو می گریزد. در بیابان به دست شیرویه «فباد» یافت می شود. هفت ماه بر تخت می نشیند بعد از او اردشیر پسر شیرویه شش ماه تاج پادشاهی بر سر می برد ولی خسرو پیروز با حيله اردشیر را درمستی خفه می کند.

جفا پیشه از پیش خان بجست لب شاه بگرفت ناگه به دست

همی داشت تا شد شاه اردشیر همه کاخ پر شد ز شمشیر و تیر

همه یارو پیروز خسرو سدنا اگر نو جهان جوی اگر گو بدند

بعد از او فراین، پوراندخت، آرم دخت سپس فرخ زاد به تاج و تخت می رسند فرخ زاد زهری در جام پیروز می ریزد و پیروز یک ماه در بست می خوابد و سپس می میرد. بعد از فرخ زاد یزدگرد تاج پادشاهی بر سر می نهد رسم فرخ زاد را مانده ی لشکر ایران به سعد وقاص نامه می نویسد. در پس این نامه نگاری ها جنگ ایران و عرب در می گیرد. یزدگرد می گریزد و به آسیابانی پناه می برد آسیابان به طمع زرو و طلا و اموال با خنجر از پای در می آورد.

به نزدیک تنگ اندر آمد به هوش چنین چون کسی راز گوید به گوش

یکی دشنه زد بر تهیگاه شاه رها شد به زخم اندر از شاه آه

به خاک اندر آمد سر و افسرش همان نان کشکین به پیش اندرش

آخرین پادشاه ماهوی سوری است و از مرزبانان ایران است زمانی که می شنود یزدگرد را در دخمه ای زیبا و پر از گوهر به خاک سپرده اند آشفته می شود برای ویران کردن

دخمه و به دست آوردن گنج به سوی آن جا به راه می افتد بیژن، پهلوان با نژاد ایرانی آگاه می شود که ماهوی چنین اندیشه ای در سر دارد، با ماهوی جنگ می کند. ماهوی از سپاه خود می گریزد برشام از بی او می تازد و با کمند دست او را می بندد و به نزد بیژن می برد بیژن.

به شمشیر دستش ببرسد و گفت	که این دست را در بدی نیست جفت
چو دستش ببرید گفتا دو پا	ببرید تا ماند ایدر به جا
بفرم تا گوش و بینش پست	بریدند و خود بارگی بر نشست

دوران پادشاهی ایران بدین سان در شاهنامه به پایان می رسد.

"مؤلف از خوتنندگان بررسی تقاضا دارد چنانچه از مجسمه های حکیم ابوالقاسم فردوسی در نقاط مختلف جهان اطلاع یا تصاویر بهتری دارند در اختیار ناشر قرار دهند تا در چاپ های بعدی کتاب از آنها بر سند شویم."

اکبر قره داغی